



## پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و هفتادم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۳ گنج حضور، بخش پنجم

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۴

کور را خود این قضا همراه اوست

که مَر او را اوفتادن طبع و خوست

کسی که من ذهنی دارد و نسبت به چشم زندگی و هشیاری نظر کور است، این قضا و افتادن در چاه، همراه او و در ذات اوست. به عبارت دیگر اشتباه، خرابکاری، ایجاد درد، مسئله‌سازی، مانع‌سازی، دشمن‌سازی و کارافزایی، در ذات من ذهنی است.

شاپور عبودی

چون بُود نورِ خدا قوتِ بشر

نیست جای تیرگی ز آنجا پیر

از آن جا که نور خداوند غذای اصلی انسان است و غذایی که از جهان بیرون می‌گیرد به مزاج او سازگار نیست، بنابراین ای انسان، ذهن تاریک و من ذهنی جای تو نیست، فضا را بگشا و با عدم کردن مرکزت از آن جا بیرون پیر.

شاپور عبودی

ظلم بر خود می‌کنی تا در شبی

در میان نیمه‌شب کُن یاربی

تا وقتی در شب ذهن به سر می‌بری و هشیاری ات جذب همانیدگی‌هاست، در واقع به خودت ظلم می‌کنی. پس برای

رهایی از آن، با فضاگشایی از خداوند طلب یاری کن و بگو، خداوندا به من کمک کن!



شاپور عبودی

تا رهی زین چاه تاریک خیال

تا نباشد جان تو اندر وبال

تا از این چاه تاریک فکرهای همانیده رها شوی و جانت در سختی و عذاب من ذهنی نماند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۹۲

لیک اغلب هوش‌ها در افتکار

همچو خفاشند ظلمت‌دوستاندار

\*افتکار: اندیشیدن

ولی اغلب هوش‌های انسانی جذب فکرهای همانیده شده‌اند و مانند خفاش، تاریکی ذهن و همانیدگی‌ها را دوست دارند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۹۵

شب‌پران را گر نظر و آلت بدی

روزشان جولان و خوش حالت بدی

\*شب‌پره: خفاش

اگر من‌های ذهنی که مانند خفاش در شب ذهن پرواز می‌کنند، اسباب و ابزار لازم یعنی دید خدا و هشپاری حضور را داشتند، می‌توانستند با فضاگشایی و عدم کردن مرکز، در فضای گشوده‌شده که خداوند باز می‌کند گردش کرده و شادی بی‌سبب را تجربه کنند.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۵۵

أَعْمَشِي كَاو مَاه رَا هَم بَرْتَا فْت

اِخْتَر اَنْدَر رَهْبَرِي بَر وِي بْتَا فْت

\*أَعْمَش: آن که به سبب بیماری چشم از دیدگانش آب فروریزد.

کسی که به جای مرکز عدم و هشیاری نظر، هر لحظه ذهن را به مرکزش آورده و بر حسب همانیدگی‌ها می‌بیند، تاب و تحمل این را ندارد که ماه زندگی از مرکزش طلوع کرده و زندگی‌اش را اداره کند، بنابراین ستاره من ذهنی او را هدایت و رهبری می‌کند.

شاپور عبودی

قَبْلَه كَرْد او از لئیمی و عمی

أَقْلِين و نَجْمَه‌هَای بی‌هدی

\*لئیم: پست

\*عمی: کوری

انسان در من ذهنی، به جای این که با فضاگشایی مرکزش را عدم کرده و زندگی را قبله خود کند، از پستی و کوری، ستاره‌های بی‌هدایت همانیدگی را که آفل هستند قبله خودش کرده‌است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۶

قَبْلَه رَا چُون كَرْد دَسْتِ حَق عَيَان

پَس تَحَرِّي بَعْد از این مردود دان



## \*تَحَرّی: جست‌وجو

چون دستِ قدرتِ خداوند، قبلهٔ مرکز عدم و فضای گشوده‌شده را آشکار کرده‌است و انسان با فضاگشایی به آن دسترسی دارد، بنابراین جست‌وجو در ذهن برای یافتنِ قبله، کاری بیهوده بوده و قدغن است.

نکته: اگر ما دست از سر خود برداریم، خودمان را زیر استرس قرار ندهیم و نخواهیم که با زور و فشار و سبب‌سازی ذهن فضا را باز کرده و مرکز را عدم کنیم، این فضا که همان قبلهٔ اصلی‌ست از طریق کن‌فکان زندگی، خودبه‌خود باز می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۷

هین بگردان از تَحَرّی رو و سر

که پدید آمد معاد و مُستقر

\*مُستقر: محلّ استقرار، جای گرفته، ساکن، قائم

به‌هوش باش و از جست‌وجوی خدا در ذهن و از طریق همانیدگی‌ها، صرف‌نظر کن؛ چراکه هشیاری انسان به درجه‌ای از تکامل رسیده‌است که در این لحظهٔ ابدی مستقر شده و با رها کردن عقل من‌ذهنی، روی پای ذات خود بایستد و به بی‌نهایت خداوند زنده شود.

نکته: معاد به این معنی نیست که بعد از مُردن به جسم، دوباره زنده می‌شویم و به حساب ما رسیدگی می‌کنند، بلکه معاد همین لحظه است که باید با فضاگشایی، عدم کردن مرکز و انداختن جسم من‌ذهنی، از زمان مجازی رها شده و با استقرار در این لحظهٔ ابدی جاودانه شویم.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۸

یک زمان زین قبله گر ذاهل شوی

سُخره هر قبله باطل شوی

\*ذاهل: فراموش کننده، غافل

\*سُخره: ذلیل، مورد مسخره، کار بی مزد

اگر لحظه‌ای از قبله فضای گشوده شده و استقرار در این لحظه ابدی غافل شوی و به جای فضاگشایی و عدم کردن مرکز، به چیزی که ذهن نشان می‌دهد توجه کنی، در این صورت مرکزت جسم شده و تو تحت سلطه و مسخره هر قبله باطل، یعنی همانیدگی‌های آفل قرار خواهی گرفت.

نکته: با توجه به این ابیات ما می‌فهمیم که من ذهنی هیچ وقت به سود ما فکر نمی‌کند؛ بنابراین باید با فضاگشایی و تکرار ابیات، من ذهنی را شخم زده و قبله واقعی را که همان عدم و فضای گشوده شده است به مرکزمان بیاوریم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۹

چون شوی تمییزده را ناسپاس

بجهد از تو خَطَرَتِ قبله شناس

\*تمییزده: کسی که دهنده قوه شناخت و معرفت است.

\*خَطَرَت: قوه تمییز، آنچه که بر دل گذرد، اندیشه

هرگاه نسبت به فضای گشوده شده و خرد زندگی که حاصل فضاگشایی توست و قوه تشخیص و شناسایی همانیدگی‌ها را به تو می‌دهد، ناسپاسی کرده و دوباره جذب ذهن شوی و با آوردن چیزهای آفل به مرکزت فضا را ببندی، در این صورت قدرت تشخیص قبله اصلی که همان مرکز عدم است را از دست خواهی داد.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۳۰

گر از این انبار خواهی برّ و بُرّ  
نیم ساعت هم ز همدردان مبرّ

\*برّ: نیکی

\*برّ: گندم

اگر از انبار خداوند، یعنی فضای گشوده شده، طلب نیکی و محصول مادی و معنوی داری و می خواهی درون و بیرون  
آباد شود، در این صورت فضا را بگشا و حتی برای نیم لحظه، از مرکز عدم و عاشقانی چون مولانا که به زندگی زنده  
شده اند و در این راه معنوی هم درد تو هستند، جدا مشو.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۳۱

که در آن دم که پُبری زین مُعین  
مبتلی گردی تو با بئسِ القَرین

\*مُعین: یار، یاری کننده

\*بئسِ القَرین: هم نشین بد

زیرا همان لحظه ای که دست از فضاگشایی برداری و با آوردن ذهن به مرکز، ارتباط را با یاری کننده، مرکز عدم یا  
انسان های زنده به خدا قطع کنی، در این صورت با من ذهنی خودت و دیگران که قدرت تشخیص و تمییز ندارد و بدترین  
همنشین است، همراه خواهی شد.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۴۸

چون خُفاشی کاو تَفِ خورشید را

برنتابد، بسکُلد اومید را

\*تف: گرمی و پرتو

\*بسکُلد: بگسلد، پاره کند، گسسته کند.

همچون خُفاشی که نور و تابش خورشید را بر نمی‌تابد، من ذهنی نیز که نسبت به چشم عدم نابیناست، گرما و پرتو فضای گشوده‌شده و ابیات بزرگانی چون مولانا را تحمل نکرده و تاب نمی‌آورد، بنابراین ناامید شده و آن را رها می‌کند.

[اگر ما قانون جبران را رعایت نکرده، ابیات مولانا را تکرار نکنیم و با احساس «من می‌دانم» اجازه ندهیم معانی این ابیات به جانمان بنشینند و همواره با سبب‌سازی ذهن، فکر و عمل کنیم و خود را در معرض انواع قرین‌های ذهنی و خبرهای منفی قرار دهیم، در این صورت نتیجه‌ای نگرفته و نومید خواهیم شد.]

نکته: هروقت به خاطر قرین شدن با من‌های ذهنی یا تماشای یک برنامه تلویزیونی که چیزهای بدی را نشان می‌دهد، دچار درد، توهم و انقباض شدیم، باید ابیات بزرگانی چون مولانا را آن قدر تکرار کنیم تا اثرات آن‌ها را بشوید و ما بتوانیم از صحرای ذهن بیرون بیاییم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۲۱۳

پیش این خورشید کی تابَد هلال؟

با چنان رستم چه باشد زور زال؟

\*زال: پیرزن





به طور مثال در مقایسه با خورشیدِ زندگی و عقل خدا، که در اثر فضاگشایی و عدم کردن مرکز از درونمان طلوع می کند، هلال ماه، عقل من ذهنی چقدر نور دارد؟

همچنین در برابر رستم، یعنی فضای گشوده شده که در آن قدرت خداوند پشتیبان ماست، این من ذهنی که مانند پیرزنی ضعیف است چه قدرتی دارد؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۲۵

تا ابد از ظلمتی در ظلمتی

می روند و نیست غوثی، رحمتی

\*غوث: فریادرس

انسان های من ذهنی که در برابر اتفاق این لحظه فضا را باز نمی کنند تا به فاصله بین دو فکر که از جنس این لحظه و زندگی ست، زنده شوند، باید تا ابد در ذهن که تاریک است بمانند و برحسب همانیدگی ها، مرتب از یک وضعیت ذهنی به یک وضعیت ذهنی دیگر بروند و هیچ فریادرس و رحمتی به سراغشان نخواهد آمد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۸۱

گفت حق: چشم خُفاش بدخِصال

بسته ام من ز آفتاب بی مثال

\*بی مثال: بی نظیر

خداوند گفت: «من چشم من ذهنی بدخو را که بد می بیند، از مشاهده آفتاب حقیقت که بی نظیر بوده و مثال ندارد، بسته ام.»



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰

ذَمِّ خورشیدِ جهان، ذَمِّ خُودِ است

که دو چشمم کور و تاریک و بد است

\*ذَمِّ: بدگویی کردن، درمقابل مدح

بدگویی کردن دربارهٔ آفتاب جهان که خداوند است از طریق نگه داشتن من ذهنی، درواقع بدگویی کردن از خود است، چراکه چنین کسی به طور غیرمستقیم به دیگران می فهماند که چشمان من بی نور و علیل است و بد می بیند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶

سُستِ چشمانی که شب جولان کند

کِی طَوافِ مَشَعَلَهٗ اِیمان کنند؟

\*مَشَعَلَه: مَشَعَل

کسانی که هر لحظه با قرار دادن چیزهایی که ذهن نشان می دهد در مرکز، روی چشم عدمشان را پوشانده و با عینک همانندگی می بینند و در شبِ ذهن حرکت می کنند، چگونه ممکن است به فضای گشوده شده و مرکز عدم دست یابند، بت های همانندگی را کنار بگذارند و به دور خدا یا زندگی طواف کنند؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۴۷

همچو جُعدان، دشمنِ بازان شدیم

لاجرَمِ واماندهٔ ویران شدیم



ما در من ذهنی مانند جغدها که عاشق ویرانی‌اند، دشمنِ بازانِ بلندپروازی چون مولانا شده و سخنانشان را نپذیرفتیم و با آن‌ها به مخالفت برخاستیم؛ بنابراین از طریق ایجاد دردها و تخریب‌های ذهنی به‌ناچار در ویرانه‌ی ذهن، زمین‌گیر و گرفتار شدیم.

نکته: باید از خود پرسید با وجود دانش مولانا و قدرت بیدارکنندگی ابیات ایشان، پس چرا هنوز به این آموزش‌ها توجه نمی‌کنیم و آن را به کار نمی‌گیریم؟ درواقع چون ما در ذهن هستیم، ویرانی و ایجاد درد را دوست داریم و از آرامش، عشق، زیبایی، نظم و دوست داشتن یکدیگر خوشمان نمی‌آید و دوست داریم از همدیگر ایراد بگیریم؛ اما می‌توانیم قانون جبران را رعایت کرده، اشعار مولانا را بخوانیم و دیگر مثل جغد نباشیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۹۶

این جهان پُر آفتاب و نور ماه

او بهشته، سر فروبرده به چاه

\*بهشته: رها کرده

انسان در من ذهنی این جهان را که پُر از آفتاب زندگی و نور ماه بزرگانی چون مولانا، حافظ و فردوسی است و با فضاگشایی دسترسی به آن برایش فراهم است، رها کرده و سر خود را در چاه تاریکِ ذهن و همانیدگی‌ها فرو برده‌است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۹۷

که اگر حق است، پس کو روشنی؟

سر ز چه بردار و بنگر ای دنی

\*دنی: پست و فرومایه



[او می گوید] اگر این جهان پُر از آفتابِ زندگی و خداوند است، پس روشنی اش کجاست؟ چرا من نمی بینم؟ ای من ذهنی پست و فرومایه که از طریق عینکِ همانیدگی ها و دردها می بینی، فضا را باز کن، چیزها را به مرکز نیاور و سر از چاهِ ذهن بردار تا بتوانی با دید عدم این نور و روشنی را ببینی و تجربه کنی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۹۸

جمله عالم، شرق و غرب آن نور یافت

تا تو در چاهی، نخواهد بر تو تافت

از شرق تا غرب جهان، یعنی همه جمادات، نباتات، حیوانات و هرچه که در کائنات هست، این نور خداوند و انسان های زنده شده به او را یافته اند، اما ای انسان، مادامی که تو در چاهِ ذهن هستی و فضا را باز نمی کنی تا از آن رها شوی، این نور بر تو نخواهد تابید.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۶۴

کاین جهان چاهی ست بس تاریک و تنگ

هست بیرون، عالمی بی بو و رنگ

جهان ذهن و همانیدگی ها مانند چاه بسیار تاریک و تنگ است، اما در بیرون از این چاه، عالمی بی بو یعنی خالی از هیجانات ذهن و بی رنگ، بدون فکرهای همانیده وجود دارد.

نکته: وقتی به صورت حضور ناظر ذهنمان را نگاه کنیم، در این صورت ما در دنیای خارج از ذهن هستیم و چون میزان و آینه در دست داریم، یعنی به محض کم شدن شادی بی سبب و آشفته شدن سمن زار رضا متوجه می شویم که کارمان اشتباه بوده و با هشیاری جسمی عمل کرده ایم؛ در نتیجه فوراً همانیدگی یا وضعیتی را که به مرکزمان راه یافته «لا» می کنیم تا باد «قضا و کُن فکان» نیز دوباره درست بوزد و زندگی مان بر وفق مراد گردد.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۲۵

بعدِ نومیدی، بسی امیدهاست

از پسِ ظلمت بسی خورشیدهاست

[اگر در اثر عمل کردن با من ذهنی دچار ناامیدی شدیم، باید بدانیم] پس از هر نومیدی، امیدهای بسیاری وجود دارد. از پسِ ظلمت و تاریکی من ذهنی نیز به شرط این که انسان تصمیم بگیرد با هشیاری جسمی فکر و عمل نکند، روشنایی‌های بسیاری وجود دارد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۲۹

شبِ مَحْسُپ این جا اگر جان بایدت

ورنه مرگ این جا کمین بگشایدت

[این بیت اشاره به داستان مسجد مهمان‌گش از مثنوی‌ست که همه افراد از رفتن و خوابیدن در این مسجد که نماد فضای یکتایی‌ست، تسلیم و موازی شدن با این لحظه است، امتناع می‌ورزند و برطبق شرطی شدگی‌های خود دیگران را نیز از این کار یعنی رفتن به فضای یکتایی و مردن به من ذهنی، بازمی‌دارند و می‌گویند بر سر مسجد این تابلو را نصب کنید که]

ای مهمان، اگر دوست داری همچنان در ذهن زنده بمانی و جان به سلامت ببری، در این صورت در مسجد یکتایی اقامت نکن و در آن نخواب؛ و الا مرگِ ذهن در فضای گشوده‌شده در کمین توست.

نکته: نوع دیگری از خواب نیز وجود دارد که ما باید فضا را باز کنیم و در این فضای گشوده‌شده به خواب رویم تا نسبت به من ذهنی بمیریم، اما اگر مرتب چیزهای ذهنی را به مرکزمان آورده و با آن همانیده شویم، در این صورت مرگ ما در ذهن حتمی است و در ذهن خواهیم مُرد.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۹۰

عذر خود از شه بخواه ای پُر حسد

پیش از آن که آن چنان روزی رسد

ای انسان من ذهنی، ای حسود، پیش از آن که چنان روزی فرارسد، عذر گناه خود را از شاه حقیقت بخواه.

[به عبارتی قبل از این که دیر شود باید از خداوند عذرخواهی کرده و اعتراف کنیم که خدایا ما با فکر و عمل کردن برحسب هشیاری جسمی، به عهد آلت وفا نکرده‌ایم، کشت اولیه و هشیاری بی‌فرم را فراموش کرده و دنبال همانیدگی‌ها یا کشت ثانویه رفته‌ایم و با وجود بی‌مرادی‌هایی که برای بیداری‌مان از خواب ذهن ترتیب داده و ما را مؤاخذه کرده‌ای، همچنان به خواب خود در ذهن ادامه داده، در برابر اتفاقات فضا را باز نکرده و همواره منقبض شده‌ایم و هیچ‌گاه مسئولیت گناه خود را نپذیرفته و مانند شیطان گفته‌ایم: «خداوندا، تو ما را گمراه کردی.»]

نکته: عذرخواهی حقیقی معادل قبول مسئولیت، فضاگشایی و فکر و عمل نکردن از طریق هشیاری جسمی یا من‌ذهنی است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۹۱

وآن که در ظلمت برآند بارگی

برکند زآن نور، دل یکبارگی

\*بارگی: مطلق ستور، اسب

هر کس که مدت زیادی در تاریکی ذهن اسب برآند، در این صورت به تاریکی عادت کرده، از نور زندگی به یکبارگی دلش را می‌کند.



نکته: اگر از این که به خدا زنده شویم، دل کنده و نومید شده‌ایم، برای این است که ما سال‌های زیادی در ذهن بوده‌ایم و ذهن ما را ناتوان کرده و با همانیده شدن با چیزها، مقدار زیادی درد ایجاد کرده و به خود و دیگران نیز ظلم کرده‌ایم؛ اما نباید نومید شویم، بلکه باید همچنان به کار کردن روی خود ادامه داده، فضاگشایی کنیم و امیدوار باشیم که به زودی از ذهن آزاد خواهیم شد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۸۵

هین برو، جلدی مکن، سودا میز

که نتان پیمود کیوان را به گز

\*گز: ذراع، واحد طول

[خداوند خطاب به انسان می‌گوید] به هوش باش، از این جا برو، زرنگی نکن و این قدر خیال‌بافی مکن؛ چراکه ستاره کیوان را که در این جا نماد خداست، نمی‌توان با متر و سبب‌سازی‌های ذهن اندازه‌گیری کرد.

نکته: خداوند بی‌نهایت است، ما نمی‌توانیم با روش‌های ذهنی به او زنده شویم و کارهایش را براساس سبب‌سازی‌های ذهنی پیش‌بینی کنیم. بهترین راه برای تبدیل شدن به او تعظیم، کوچک کردن ذهن، تسلیم و پذیرش اتفاق این لحظه بدون قیدوشرط است که مرکز ما را عدم می‌کند.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا



منابع: برنامه ۹۷۳ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان





همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com